

جایی برای هیچکس؟!



شروین این هفته هم آهنگ «آشغالش» دست به دست و دهان به دهان چرخید. این که می ماند و با تمام نایسامانی ها و کم کاری ها، شهر و قلمرواش را می سازد. اساسا مفهومی به نام مرز و کشور در نسل جدید خیلی وقت است رنگ عوض کرده. این را قبلا دوسه باری مفصل درباره اش گفته ایم و این شماره هم صفحه قطب نما با همین مساله شروع می شود. به گفته بعضی جامعه شناسان، معنای هموطن و اعتقاد به سرزمین، زمانی

معنی پیدا می کند که مردم آن جامعه تجربه های مشترک، شادی ها و بحران های یکسان و درد و موفقیت های مشابهی را گذرانده باشند و حالا وقتی فضای مجازی اینقدر با زندگی عجین شده که لحظه به لحظه از حال و هوای غزه زیر بمب های اسرائیل باخبر باشیم و رای آوردن حزب دموکرات یا جمهوریخواه در آمریکا این قدر روی زندگی هر کشور تاثیرگذار باشد و بشود یک اتفاق مهم، دیگر معنای مرز به مفهوم دهکده جهانی بدل شده و تفاوت ها کمرنگ و کمرنگ تر می شود. این مقدمه چینی ها را کردم که بگویم ولی باز هم ته همه اینها قلمرو هر آدمی همان جایی ست که به دنیا آمده است. مهدی رفیعی مهابادی، مدیرعامل مرکز افکارسنجی دانشجویان ایران، درباره اعتراضات سال گذشته گفته بود:

«بر خلاف نظر کسانی که معتقدند اگر جایی برای اعتراض امن وجود داشته باشد، اعتراض از اغتشاش جدا می شود؛ بنده هر چند در این کار ضرری نمی بینم اما علاج اصلی این درد را هم این مورد نمی دانم. بیشتر پیمایش ها نشان داده نسل متولدان دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ که در پیمایش ها مورد بررسی قرار می گیرند، بسیار متفاوت از نسل های دیگر می اندیشند و بدیهی است حاکمیت نمی تواند آن مواجعه های را که به طور مثال با متولدان دهه ۵۰ و ۶۰ داشته با این نسل هم داشته باشد.»

مطالبه گری

اگر بتوانیم کلیت سخنان مرکز افکارسنجی ایسپا را در یک عبارت خلاصه کنیم، به همان چیزی می رسیم که پیش از این بسیار در مباحث فنی و تخصصی در باب جامعه جدید ایرانی مطرح شد اما حالا نمود عینی فرهنگی، اجتماعی و البته سیاسی آن در کف خیابان دیده می شود: «تغییرات نسلی». البته که تغییرات نسلی با تغییرات مفاهیم است که اتفاق می افتد و بزرگ ترینش را هم در سال های اخیر دیدیم. تغییر مفهوم مرز، مطالبه، سازندگی و حتی تغییر زاویه دیدی که نسل اواسط ۷۰ به بعد به مفهوم زندگی و دنیا دارد، ما را وادار می کند که جور دیگری واکنش نشان بدهیم و مطالبه گری مان نسبت به دهه های قبل متفاوت تر باشد. سوال اینجاست ما چقدر سنگ این قلمرو را به سینه زده ایم و چقدر باور کرده ایم که اگر خوب یا بد، این جغرافیا را مردمش ساخته اند و تا کجای می خواهیم فراقکنانه ریز و درشت ضعف و ناکارآمدی ها را گردن راس بیندازیم؟

یک خبرنگار بعد از حادثه کرمان در تویییتی نوشته بود که به قول خودمان واقعا بود:

ابتدا گفتند این پرچم شما نیست، پاره کنید و آتش بزنید
بعد گفتند این تیم ملی شما نیست، تشویق نکنید
بعد گفتند این سرود ملی شما نیست، نخوانید
بعد گفتند این سردار شما نیست، احترام نگذارید
حالا بعد از این که ترور تا خیابان های ایران آمده، می گویند این وطن شما نیست، ناراحت نباشید!

آنها قدم به قدم تمام مظاهر هویتی شما را گرفتند.
شما قدم به قدم پذیرفتید.
حالا نگاهی به خود بیندازید.
بی وطن شده اید!

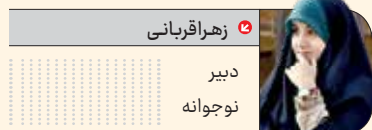
در ابتدای متن اشاره کردم نوجوان یا متهم بوده است یا نامرئی و یک سر نامرئی شدن هم به خود آدم برمی گردد. به بی وطن شدگی و تغییر مفهوم مرز، به وسواس به خرج ندادن سر قانون مندی و انسانیتی که از خود آدم شروع می شود و اظهار عصبانیت و مطالبه به روش های چاله میدانی. وقتی قلمرو را برای خود بدانیم رسا حرف مان را می زنیم و نمی گذاریم خار توی پای گریه اش برود.



درباره حق و حقوق نوجوانان به

فرمانروایان

بیشتر از این که مساله اش عقب نشینی کند و برود توی بگیر تا رسانه و سیاست، از که یا متهم بوده است یا نامرئی قلمرو یعنی محل روان بودن



زهرا قربانی

دبیر

نوجوانه

به آن قلمرو می گفتند. اسم صفحه اول نوجوانه را گذاشتیم قلمرو که نشان بدهیم بر چند جای کار با هم در این حوزه می لنگد. مثلا خانواده، جامعه، مسئولان، مدرسه و



ملک بزرگ



حکایت رفتار بعضی ها، حکایت رفتار قارون است با گنج تمام نشدنی اش. با صندلی ریاست و رای مردم و الطاف خداوندی مثل وسیله شخصی و سیاهه خوش اقبالی و قلمرو آبا و اجدادی رفتار می کنند و سبکیار روز را شب می کنند انگار نه انگار روی دوش شان مسئولیتی سنگینی می کند و کمر همت بسته اند مفهوم هم وطن و هم مرزی که بیشتر به آن اشاره کردم را بیشتر از مردمش بگیرند و این را القا کنند که هنوز در همان عهدی که قلمرو جایی بود که پادشاه حرفش کارساز بود مانده و مردم، خصوصا نوجوان و جوان بی تاثیرند.

و حالا منصفانه و زاویه دید دوم حق می دهم نوجوان و جوان کم کم خودش را در این قلمرو نامرئی ببیند و نامرئی عمل کند. حتما یک گوشه از فیلم های تبلیغاتی باید نوجوان ۱۸ ساله ای باشد که از قضا رای اولی هم هست و احتمالا متقاعد کردنش به زعم بقیه سهل است و شاید کم استدلال، بی گرایش و جهت گیری و بدون موضع! کسی که تا پیش از ۱۸ سالگی گاهی اولویت آخر نهادها و موسسات دولتی